

نقد و بررسی آثار شیسیم روش‌شناختی فایراند در نظریه برضد روش: طرح نظریه آثار شیسستی معرفت

محمد نژادایران*

روژان حسام قاضی**

چکیده

سیطره بی‌چون‌چرای اثبات‌گرایی بر فلسفه علم در سال‌های نخستین قرن بیستم با توجه به موج نقد آن توسط برخی از فیلسوفان علم در نیمه‌دوم این قرن دچار بحران و فروپاشی شد. دیدگاه‌های فیلسوفان علمی نظیر پوپر، کوهن و لاکاتوش زمینه‌ها را برای پیدایش نقدهای رادیکال‌تر به جریان کلاسیک فلسفه علم فراهم کرد. فایراند در همین مسیر تلاش کرد در کتاب «برضد روش: طرح نظریه آثار شیسستی معرفت» نوعی آثار شیسسم روش‌شناختی را جایگزین رویکردهای قبلی کند. به زعم او هیچ روش معقولی برای اخذ و طرد نظریه‌ها وجود ندارد. وی در این کتاب نشان می‌دهد که تلاش برای یافتن قواعدی برای بازسازی منطقی فرایند پیشرفت علم و اثبات و ابطال نظریه‌ها کار بیهوده‌ای است. در این پژوهش سعی شده ضمن نقد و بررسی کتاب مذکور از بعد شکلی و محتوایی برخی از دیدگاه‌های اصلی نویسنده آن مورد ارزیابی قرار گیرد. هدف از این کار نشان دادن میزان اعتبار ادعاهای رادیکال نویسنده در فلسفه علم و سنجش نقاط قوت و ضعف آن می‌باشد. روش به کار گرفته شده در نقد و بررسی این اثر توصیفی - تحلیلی می‌باشد و بررسی آن نشان می‌دهد که دیدگاه‌های فایراند با آنکه در عرصه فلسفه علم به عنوان یک رویکرد انتقادی جدید از اهمیت و جایگاه ممتازی دارد اما دچار تعارضات حل‌نشده‌ای

* مدرس مدعو دانشگاه آزاد اسلامی و پیام نور (نویسنده مسئول)، ir_1400@yahoo.com

** استادیار علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رباط کریم، rhesam189@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۲۵

است که نویسند به آن بی توجه بوده است و به نظر می‌رسد کسانی که از دیدگاه‌های وی در فلسفه علم تبعیت می‌کنند باید برای حل آن تلاش‌های نظری بیشتری انجام دهند.

کلیدواژه‌ها: روش‌شناسی، آنارشیسم، نسبی‌گرایی، تاریخ علم، فلسفه علم، فایربرند، برضد روش

۱. مقدمه

نیمه نخست قرن بیستم دوران سیطره دیدگاه فیلسوفان برجسته اثبات‌گرایی منطقی نظیر رودولف کارنپ، کارل همپل و ارنست نیگل بر عرضه فلسفه علم بود. آنها معتقد بودند که نظریه‌های علمی را می‌توان برخلاف نظریه‌های شبه‌علمی، بازسازی و تدوین کرد. و براساس تفسیر غیرتاریخی از علم مدعی بودند که رشد علم مرحله‌ای و تاریخی است و اثبات پیشرفت مرحله‌ای و زمانی علم را رسالت خود دانسته و به دنبال بازسازی عقلانی و منطقی علم بودند. در این بازسازی هم تاثیر عوامل و عناصر غیر عقلانی و بیرونی در روند تکامل و تحول علم نادیده انگاشته می‌شد.

نیمه دوم قرن بیستم اما شاهد تحولات بنیادینی در عرصه فلسفه علم بود. نخستین نقد جدی را کارل ریموند پوپر متوجه اثبات‌گرایی منطقی کرد. او با نقد استقراگرایی آغاز کرد. به زعم وی هرگونه تلاش برای توجیه استنتاج‌های استقرایی باید یا از طریق خود استقراء و یا به صورت پیشینی صورت بگیرد که در هر دو حالت چیزی جز دور و تسلسل و بیهوده‌گویی نیست. پوپر معتقد بود که «هیچ مشاهده‌ای، بدون پشتوانه نظری، صورت نمی‌گیرد.» (Popper, 1963: 46) پوپر بامطرح کردن نظریه ابطال‌گرایی مدعی شد که شرط علمی بودن گزاره‌ها اثبات‌پذیری آنها نیست بلکه ابطال‌پذیری آنهاست.

اوج نقد روایت غالب فلسفه علم کلاسیک با انتشار کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» توسط توماس کوهن مطرح شد. وی علم را فرآیندی پیشرونده از طریق رشته‌ای ناپیوسته از «پارادایم‌های» متمایز می‌دانست که از طریق منازعات جامعه‌شناختی و سیاسی جایگزین یکدیگر می‌شوند. به زعم کوهن تاریخ را باید در مطالعات فلسفه علم جدی گرفت و یک نظریه مناسب درباره روش علمی باید عملاً با روش‌های به کار رفته در تاریخ علم سازگار باشد و در حقیقت ساختار معرفت علمی را جایگزین نظریه‌های علمی کرد.

ایمره لاکاتوش یکی دیگر از کسانی بود که روایت اثبات‌گرایان منطقی در فلسفه علم را زیر سوال برد و تلاش کرد تا از طریق دیالکتیک بین عقلانیت تحلیلی فلسفه علم و

نظریات مخالف آن در حوزه جامعه‌شناسی و تاریخ به یک نظریه جامع‌تر دست یابد. وی با جایگزینی برنامه‌های پژوهشی با فرضیه‌های مشخص علمی مدعی شد که هر برنامه پژوهشی با هسته سخت آن مشخص می‌شود، که عبارت است از فرضیه‌های نظری بسیار کلی که اساس یک نظریه علمی به شمار می‌آید. وی با ایجاد هسته اصلی برای نظریه به دنبال آن بود تا با ایجاد گزاره‌های کلی پیوستگی در علم را تبیین نماید. (Lakatos, 1978:48)

رویکردهای نقادانه به جریان اثبات‌گرایی حاکم بر فلسفه علم در نیمه دوم قرن بیستم زمینه‌ساز شکل‌گیری نظریه آنارشیسم روش‌شناختی پاول کارل فایراند شد. فایراند جنجالی‌ترین نظریه‌پرداز در حوزه فلسفه علم در قرن بیستم بود، او با زیر سؤال بردن وحدت روش‌شناختی در پژوهش‌های علمی مدعی می‌شود که علم رجحانی بر سایر باورهای انسانی ندارد. کتاب «برضد روش: طرح نظریه آنارشیستی معرفت» که نخستین بار در ۱۹۷۵ انتشار یافت، و در سال ۱۳۷۵ با ترجمه مهدی قوام صفری یکی از اساتید فلسفه توسط انتشارات فکر روز در ۴۴۸ صفحه به فارسی منتشر شد، مهم‌ترین اثر وی تلقی می‌شود. اهمیت این کتاب بیشتر به خاطر نگاه رادیکال حاکم بر آن و ادعاهایی است که نویسنده آن با توجه به ارجاعات متعددی که به تاریخ علم داده مطرح می‌کند.

جایگاه اصلی نظریه‌پردازان منتقد اثبات‌گرایی در فلسفه علم قرن بیستم نظیر پوپر، کوهن، لاکاتوش و فایراند را می‌توان در به عنوان کسانی که به سیطره بی‌چون و چرای اثبات‌گرایی در فلسفه علم پایان دادند و زمینه شکل‌گیری و توسعه رویکردهای نسبی‌گرایانه را در فلسفه علم مطرح کردند از اهمیت زیادی برخوردار است. آنها به دنبال پاسخ‌دادن به این پرسش بودند که چه راه‌های جایگزینی برای اثبات‌گرایی در مطالعات فلسفه علم می‌توان پیدا کرد که کاستی‌های کمتری نسبت به اثبات‌گرایی داشته باشد؟ و همچنین چگونه می‌توان امکان تکررگرایی علمی و تنوع رویکردهای پژوهشی را در مطالعات علمی توسعه داد؟ بی‌شک فایراند را می‌توان در این مسیر پیشنازترین نظریه‌پرداز منتقد روش‌های متداول و مرسوم فلسفه علم تلقی کرد.

۲. خاستگاه و اهمیت آنارشیسم روش‌شناختی فایراند

پاول کارل فایراند نظریه‌پرداز جنجالی حوزه فلسفه علم در ۱۳ ژانویه ۱۹۲۴ در وین به دنیا آمد. تحصیلات آکادمیک وی در تاریخ و جامعه‌شناسی در موسسه پژوهش‌های تاریخی اتریش که وابسته به دانشگاه وین بود، آغاز شد. سپس به مطالعه فیزیک نظری و فلسفه

تحت نظر استادش «ویکتور کرافت» پرداخت. کرافت جزء اولین اعضای حلقه وین بود. فایراند از اواخر دهه ۱۹۴۰ و اوایل دهه ۱۹۵۰ رهبری دانشجویان «حلقه فلسفی کرافت» را برعهده و در جلسات آن با ویتگنشتاین آشنا شد و تحت تاثیر علاقه به وی برای آموزش فلسفه به کمبریج رفت. با مرگ ویتگنشتاین، وی به ناچار تصمیم گرفت دستیار پوپر شود که پس از مدت کوتاهی در سال ۱۹۵۳ مجدداً از انگلستان به وین بازگشت. اما سال بعد با حمایت پوپر و شرودینگر به تدریس فلسفه علم در دانشگاه بریستول انگلستان مشغول شد. او در اوایل دهه ۱۹۷۰ در دانشگاه اوکلند نیوزلند به تدریس پرداخت و سعی کرد تا با عبور از ابطال‌گرایی پوپری دیدگاه‌های خودش را در فلسفه علم و روش‌شناسی مطرح کند. بی‌شک تاثیر اندیشه‌ها و جریان‌های مختلف فلسفی را به خوبی می‌توان در نظرات وی مشاهده کرد. برخی از مفسرین نظرات وی معتقدند که دیدگاه‌های فایراند مجموعه‌ای متنوع از اندیشه‌های گوناگون از پوزیتیویسم منطقی تا پست‌مدرنیسم، از واقع‌گرایی تا ضد واقع‌گرایی، از خردگرایی تا نسبی‌گرایی و موارد دیگری است که میان این‌ها و یا حتی فراتر از آن‌هاست. او به عنوان یک پوپری، یک ویتگنشتاینی، یک نئوکانتی و یک نئوهگلی شناخته شده است. (Oberheim, 2006:2)

یکی از نظریه‌پردازان برجسته حوزه فلسفه علم که تاثیر زیادی در شکل‌گیری نگرش‌های جدید فایراند به موضوع روش‌شناسی علم داشت، توماس کوهن بود. فایراند کتاب «ساختار انقلاب‌های علمی» کوهن را در سال ۱۹۵۹ خواند، و تا سال ۱۹۶۰ به خوبی با هم آشنا شده بودند و عمیق‌ترین تعاملات آنها در طی سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱ پدید آمده بود. تعاملاتی که منجر به مباحثات علمی مهمی میان آنها شد. به اعتراف خود فایراند این تعاملات تاثیر زیادی در شکل‌گیری رویکرد وی به فلسفه علم داشت. فایراند در مقاله‌ای با عنوان «تسلی خاطر متخصصان» در این خصوص می‌گوید:

سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱، وقتی که کوهن، یکی از اعضای دپارتمان فلسفه در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی بود، شانس خوبی برای مباحثه با او در زمینه‌های مختلف علم داشتم. من از این مباحثات، فوق‌العاده بهره‌مند شده‌ام و از آن زمان تاکنون به طریق تازه‌ای به علم نگریسته‌ام. (Feyerabend, 1970:197)

فایراند به توصیه دوستش ایمیره لاکاتوش در سال ۱۹۷۴ اقدام به نگارش دیدگاه‌های خود در حوزه روش‌شناسی علمی در قالب کتابی مهم و جنجالی با عنوان «برضد روش: طرح نظریه آنارشیستی معرفت» کرد. وی در این کتاب سعی می‌کند تا نشان دهد که روش

شناسی‌های علم موفق به ارائه قواعد مناسبی جهت هدایت فعالیت دانشمندان نگردیده‌اند، و با توجه به پیچیدگی‌هایی که تاریخ علم شاهد آن هستیم، اصولاً انتظار اینکه علم براساس چند قاعده ساده روش‌شناختی قابل تبیین باشد بسیار نامطبوع به نظر می‌آید. (چالمرز، ۱۳۷۴: ۱۶۶)

البته فایرابند یک دهه قبل از آن با انتشار مقاله «واقع‌گرایی و ابزارگرایی: نظرات در منطق پشتیبان واقعیت» با نقد تئوری نجوم کپرنیکی گاليله که در تاریخ علم نقش ارزنده و بسزایی ایفا کرده است و بررسی نظریاتی مانند تئوری اتمی بوهر، مکانیک نیوتنی، نظریه نسبیّت خاص و عام و... مدعی شده بود که روش‌شناسی‌هایی که برای راهنمایی و هدایت دانشمندان قواعدی را در اختیار آنها می‌نهند، ناموجهند؛ چرا که نه با تاریخ علم سازگاری دارند و نه اگر موبه‌مو به اجرا درآیند چیزی از تاریخ علم باقی می‌ماند؛ به این معنا هر چیزی می‌تواند امکان‌پذیر باشد. (Feyerabend, 1964: 305)

علاوه بر کتاب «برضد روش» از فایرابند شش کتاب دیگر هم منتشر شده است که هیچکدام جایگاه و اهمیت این کتاب را در تاریخ روش‌شناسی علمی پیدا نکرد. وی در سال ۱۹۷۸ اقدام به انتشار کتاب «علم در جامعه آزاد» نمود. سپس در سال ۱۹۸۱ کتاب «مقالات فلسفی» وی در ۲ جلد انتشار یافت؛ کتاب سوم او «وداع با عقل» بود که در سال ۱۹۸۷ منتشر شد. و نهایتاً آخرین کتاب وی که در زمان حیاتش انتشار یافت کتاب «سه گفتگو در باب دانش» بود. فایرابند پس از سال‌ها تدریس در دانشگاه‌های ییل، برلین، لندن، برکلی و زوریخ، در ۱۱ فوریه ۱۹۹۴، در سن ۷۰ سالگی در خانه‌اش در زوریخ چشم از جهان فروبست. اثر دیگر وی کتاب «وقت کشی» که زندگی‌نامه وی به قلم خودش است؛ یکسال پس از مرگش در سال ۱۹۹۵ منتشر شد. در سال ۱۹۹۹ جلد سوم کتاب «مقالات فلسفی» وی هم انتشار یافت و نهایتاً کتاب «پیروزی وفور: قصه مواجهه انتزاع با غنای هستی» که در همان سال و به تقاضای همسرش با ویراستاری یکی از دوستان و شاگردانش به نام «برت ترپسترا» تنظیم شده بود، منتشر شد.

فایرابند در زندگی نامه خود، کتاب برضد روش را به عنوان مهم‌ترین اثر خود دانسته، و آن را نه یک کتاب بلکه یک کالج معرفی می‌کند. او ایده اصلی این کتاب را پس از تکمیل و اصلاح، در قالب و نظمی خاص درآورد و این رویکرد سامان یافته در این کتاب را آنارشیسم نام نهاد. (Feyerabend, 1995: 139-142)

آنارشیسم روش‌شناختی فایرابند به دلیل ماهیت رادیکال آن در به چالش کشیدن روایت‌های حاکم بر فلسفه علم، بی‌شک یکی از مهم‌ترین و قابل‌تامل‌ترین جریان‌های فلسفه علم در قرن بیستم تلقی می‌شود.

فایرابند تصور خردگرایانه از جهان هستی را بسیار ساده تلقی کرده و جهان را مهارناپذیرتر از آن می‌داند که توسط خردگرایان تصور شده است. (Feyerabend, 1999a: 137) او معتقد است وقتی هیچ روش معقولی برای اخذ و طرد نظریه‌ها وجود نداشته باشد، دیگر نمی‌توان علم جدید را برتر از سایر معرفت‌ها و نمونه عالی معقولیت دانست. (چالمرز، ۱۳۷۴: ۱۷۳) رویکرد علم‌شناسی وی کاملاً مخالف جریان غالب فلسفه علمی در قرن بیستم بود. وی بازسازی منطقی علم که دغدغه اصلی بسیاری از فیلسوفان علم بود را عبث دانسته و معتقد است که باید مطالعه دقیق سرچشمه‌های اصلی در تاریخ علم را با کاخ‌های زیبا و باشکوه اما صوری و بی‌فایده پدید آمده از بازسازی منطقی علم جدید جایگزین کرد. (Feyerabend, 1999b: 137)

فایرابند نه تنها روش شناسی مکاتبی چون اثبات‌گرایی منطقی و ابطال‌گرایی را رد می‌کند، بلکه اساساً هر درکی از علم را که مبتنی بر قواعد روش شناختی باشد، مردود می‌شمارد. او هرگونه روش و معقولیت فراگیر و پاینده برای علم را رد می‌کند. (Feyerabend, 1978: 98) و معتقد است باید از جامعه انسانی در برابر «علم» به عنوان سستی که به ایدئولوژی تبدیل شده است دفاع کرد؛ زیرا حتی اگر بپذیریم که علم در زمینه‌های مختلفی منجر به بهبود وضعیت جامعه شده است، نمی‌توان پیامدهای منفی و آسیب‌هایی را که علم به وجود آورده را نادیده گرفت. (Feyerabend, 1987: 30).

توجه فایرابند به پیامدهای ناخوشایند علم مدرن و دستاوردهای آن کاری فراتر از مسئولیت یک فیلسوف علم است. او به خوبی می‌داند که سیطره بی‌چون و چرای علم بر زندگی انسان این دوران بسیاری از وجوه زندگی وی را تحت‌شعاع قرار داده و انسان را از بسیاری از توانمندی‌هایش محروم ساخته است. فایرابند با توجه به وجوه انسانی و جامعه‌شناختی علم‌گرایی مدرن رویکرد متفاوتی با همه فیلسوفان علم کلاسیک داشت و همین امر هم دیدگاه‌های وی را منحصر به فرد ساخته است.

۳. بررسی و نقد شکلی کتاب بر ضد روش

نسخه ترجمه فارسی کتاب «برضد روش» از حیث شکلی دارای قوت و ضعف‌هایی است که بسیاری از آنها عیناً در متن اصلی (نسخه انگلیسی) هم وجود دارد. مترجم خود در پیشگفتار اثر به صراحت اعلام می‌کند که ترجمه براساس ویرایش دوم کتاب که در

سال ۱۹۸۸ منتشر شده است، انجام شده و ضمناً او برای ترجمه به آخرین ویرایش (سوم) که در سال ۱۹۹۳ توسط نویسنده انتشار یافته دسترسی نداشته است. (ر.ک: فایراند، ۱۳۷۵: ۹)

بررسی شکلی کتاب «برضد روش» بدون توجه به محتوای آن و لحاظ کردن دیدگاه‌های نویسنده در محتوای کتاب کار چندان دقیقی نیست، چرا که ایده‌های آنارشیستی فایراند در خصوص روش‌شناسی علمی در نحوه نگارش این کتاب و صورت‌بندی مطالب و ... موثر بوده و باید نقد و بررسی شکلی کتاب با لحاظ کردن نقدهای نویسنده آن به بسیاری از اصول متداول پژوهش‌های علمی انجام پذیرد.

۱.۳ امتیازات شکلی

سادگی و روانی متن کتاب یکی از مهم‌ترین امتیازات این اثر است. با اینکه کتاب در حوزه تخصصی فلسفه علم به رشته تحریر درآمده و طبیعتاً باید دارای پیچیدگی‌ها و دشواری‌های زیادی در نگارش باشد؛ اما بسیار روان و قابل فهم برای مخاطبان خود نوشته شده و در ترجمه فارسی اثر هم تلاش زیادی برای حفظ این روانی و سادگی نگارش صورت گرفته است.

کتاب علاوه بر روانی و سادگی در نگارش دارای پاورقی‌های مفصل و واضح برای درک بهتر مباحث آن است. که در متن اصلی وجود داشته و مترجم هم آنها را در نسخه فارسی لحاظ کرده است تا در صورتی که ابهامی درباره برخی مباحث و اصطلاحات تخصصی یا تاریخی برای خواننده ایجاد شد به سرعت رفع گردد. ضمناً مترجم ارجاعات موجود در متن و پی‌نوشت‌ها به پی‌نوشت‌های دیگر که شماره‌های مسلسل آنها به متن انگلیسی مربوط است را در ترجمه فارسی در داخل [] آورده است. (ر.ک: فایراند، ۱۳۷۵: ۲۲)

بیشتر منابع کتاب معتبر، اصلی و درجه اول است. این نقطه قوت کتاب را باید ناشی از تسلط نویسنده بر تمامی نظریه‌های حوزه فلسفه علم و روش‌شناسی علمی و همچنین تاریخ علم دانست. ضمناً مصاحبت و ارتباط فایراند با بسیاری از بزرگان و صاحب‌نظران این حوزه نظیر پوپر، کوهن، لاکاتوش و ... باعث شده تا آشنایی دقیقی با نظریات و مبانی و منابع آنها داشته باشد. استنادات وی کاملاً دقیق و معتبر و مبتنی دیدگاه‌های اصلی صاحب‌نظران هم عصر خود در این حوزه است.

وجود نمایه کامل اسامی اشخاص و مفاهیم خاص علمی و فلسفی و واژه‌های کلیدی در انتهای کتاب که در متن انگلیسی آن وجود ندارد، ولی توسط مترجم جهت استفاده خواننده فارسی زبان به آن اضافه شده، یکی از ویژگی‌های مثبت ترجمه فارسی کتاب است. (ر.ک: فایراوند، ۱۳۷۵: ۴۴۸-۴۲۹) ضمناً کتاب دارای یک فهرست تحلیلی است که استدلال اصلی هریک از فصول در آن آمده که در برگردان فارسی هم عیناً برای خواننده ترجمه شده است. (فایراوند، ۱۳۷۵: ۲۸-۲۵)

کتاب برضد روش را در مجموع از لحاظ شکلی می‌توان اثری قابل قبول تلقی کرد و با آنکه نویسنده از موضوعات متنوع و متعددی سخن به میان آورده و در مجموع کتاب فاقد یک انسجام و کلیت است اما توانسته ذهنیت خواننده را به سویی که مد نظر نویسنده است سوق دهد و به همین دلیل هم تنوع موضوعات و حوزه‌های مطالعاتی بحث در یک مسیر واحد و یکپارچه صورتبندی شده است. تسلط فایراوند بر حوزه مورد بحث و دقت وی در صورتبندی سیر مباحث کتاب را می‌توان یکی از امتیازات شکلی آن دانست.

۲.۳ کاستی‌های شکلی

عنوان کتاب با محتوای آن چندان همخوانی مناسبی ندارد. عنوان «برضد روش: طرح نظریه آنارشیستی معرفت» بیشتر از آنکه منعکس کننده نظرات نویسنده درخصوص نقد روش‌شناسی‌های مرسوم علمی باشد؛ یک عنوان جنجالی برای نشان دادن شدت رادیکالسم حاکم بر دیدگاه‌های نویسنده است. فایراوند سعی دارد تا نشان دهد که «علم» از طریق روش‌های غیر منطقی، دیگران را پیشاپیش رد می‌کند و خود را به جامعه تحمیل نموده و انحصار ایجاد می‌نماید. (فایراوند، ۱۳۷۵: ۵۰) بی‌شک کتاب «برضد روش» برای بسیاری از دانشمندان و صاحب‌نظران حوزه‌های مختلف علمی و حتی فیلسوفان علم معاصر اثری رادیکال و حتی ضد علم تلقی می‌شود. اما او خود در مقدمه این کتاب به صراحت اعلام می‌کند که:

«من بر ضد علم نیستم، آن طور که برخی چنین درک کرده‌اند، زیرا علم یکی از جالب‌ترین اختراعات ذهن بشر است، اما من بر ضد ایدئولوژی‌هایی هستم که از نام علم برای کشتن فرهنگ استفاده می‌کنند.» (فایراوند، ۱۳۷۵: ۳۷)

ضعف شکلی مهم دیگری که در این کتاب وجود دارد به نحوه قرار گرفتن فصول کتاب مربوط می‌شود؛ فصل‌بندی کتاب فاقد انسجام و نظم منطقی بوده و نویسنده هم در

پیشگفتاری که در سال ۱۹۸۷ برای ویرایش دوم کتاب نوشته خود به صراحت اعلام می‌کند که

این کتاب رساله‌ای سیستماتیک نیست، نامه‌ای است به یک دوست و نشان‌دهنده ویژگی‌های اوست. مثلاً، ایمره لاکاتوش عقل‌گرا بود، از این رو عقل‌گرایی نقش مهمی در این کتاب دارد. او همچنین پوپر را تحسین می‌کرد، بنابراین پوپر در این کتاب بیش از آن مطرح است که اهمیت عینی وی مستلزم آن باشد. (فایرابند، ۱۳۷۵: ۳۰)

فقدان انسجام شکلی و ساختاری آن را شبیه کتابی متشکل از مجموعه مقاله‌های گوناگون کرده است در حالی که کتاب مهمی در سطح «برضد روش» که در آن ایده‌های بدیع و مهمی در حوزه فلسفه علم و روش‌شناسی مطرح می‌شود نیازمند انسجام شکلی و محتوایی بیشتری است. فصول حتی در آخرین ویرایش کتاب در سال ۱۹۹۳ هم فاقد عنوان است.

فهرست مطالب تفصیلی بسیار ناقص است و به دلیل فقدان عنوان جداگانه برای فصول نویسنده در فهرست مطالب برای معرفی حدود ۳۸۰ صفحه متن اصلی فقط از یک عنوان (بخش‌های ۲۱-۱) استفاده کرده است که در حقیقت می‌توان گفت کتاب فاقد فهرست مطالب تفصیلی است. البته یک فهرست تحلیلی از استدلال اصلی در ابتدای آن ذکر شده است که ظاهراً قرار است به خواننده کمک کند تا با کلیت محتوایی فصول بدون وجود نام آنها آشنا شود.

آخرین ایراد شکلی عدم درج فهرست منابع مرتب شده براساس حروف الفبا در انتهای کتاب در متن اصلی و ترجمه فارسی آن است. در حقیقت منابع در پاورقی آن در کنار سایر پانوشته‌ها ذکر شده است و این مساله از نظر شکلی یک نقص مهم محسوب می‌شود چرا که بررسی منابع را به صورت مستقل از متن اصلی کتاب دشوار می‌سازد.

۴. نقد و تحلیل محتوایی کتاب بر ضد روش

امتیازات محتوایی این کتاب شامل مواردی نظیر استنادات دقیق و متعدد تاریخی برای بررسی صحت علم‌شناسی موجود، نوآوری کتاب در بیان ایده‌های جدیدی نظیر ناسازگاری بین تئوری‌ها و پدیده‌ها، پیاده‌سازی ارزش‌های انسانی و پذیرش اعتبار نسبی نظریه‌های علمی است. بکارگیری روش‌های تازه نظیر مردم‌شناسی در علم‌شناسی را هم باید یک

نوآوری روش شناختی تلقی کرد. البته کتاب «برضد روش» با وجود امتیازات برجسته‌ای که دارد دارای اشکالات محتوایی متعددی است که از سوی بسیاری از صاحب‌نظران حوزه فلسفه علم مطرح شده است. عدم هماهنگی با اصول، مبانی و پیشفرض‌های اصلی کتاب، عدم توانایی و قدرت تحلیل آنارشیسم روش‌شناختی برای داوری و قضاوت درباره نظریه‌های علمی، و ارائه ایده‌هایی تناقض‌آمیزی نظیر قیاس‌ناپذیری نظریه‌های علمی و عبور از عقلانیت به نفع آزادی است.

۱.۴ امتیازات محتوایی

بررسی محتوایی کتاب «برضد روش» نشان می‌دهد که این کتاب از ابعاد مختلف دارای امتیازات قابل توجهی است. استنادات دقیق تاریخی در آن بسیار به چشم می‌خورد و نویسنده سعی کرده تا نشان دهد که واقعیت‌های موجود در تاریخ علم با بسیاری از روایت‌های حاکم بر علم‌شناسی معاصر در تعارض است. فایراند گزارش تفصیلی در فصول ۶ الی ۱۰ کتاب ارائه می‌دهد و برای تثبیت ایده‌های خودش به تاریخ علم رجوع می‌کند و ضمن آوردن شواهدی تأکید می‌کند که نوعاً پیشرفت‌های کیفی و جدی علم در شرایطی متحقق شده است که دانشمند از روش‌ها و اصول متعارف علمی دوران خودش تخطی کرده است و احیاناً به صورتی غیر معقول از ایده خودش دفاع نموده است و نهایتاً آن را به جامعه علمی تحمیل و در واقع به پیشرفت علم کمک کرده است. (فایراند، ۱۳۷۵: ۱۸۲-۱۰۵) او رشد دیدگاه کپرنیکی از زمان گالیله تا قرن بیستم را از مثال‌های بارز ایده خودش معرفی می‌کند، به زعم وی معتقدات این دیدگاه در عصر خودش کاملاً عجیب، خلاف عقل و خلاف تجربه بوده است. (فایراند، ۱۳۷۵: ۵۲)

میزان نوآوری و روزآمدی کتاب را می‌توان شاخصه مهم دیگری تلقی کرد که محتوای آن را مورد توجه صاحب‌نظران حوزه فلسفه علم قرار داده است. فایراند در این اثر ایده‌های جدیدی را مطرح می‌کند. یکی از ایده‌های مهم و قابل تأمل آن بحث ناسازگاری بین تئوری‌ها و پدیده‌ها است. فایراند با نشان دادن شواهد متعدد تاریخی تأکید می‌کند که «هیچ تئوری‌ای هرگز با تمام پدیده‌های موجود در قلمروش مطابقت ندارد.» (فایراند ۱۳۷۵: ۸۳) پیامد اجتناب‌ناپذیر این گزاره اعتبارزدایی از «اصل ابطال‌پذیری» بود؛ چرا که در حقیقت تمامی تئوری‌های علمی به زعم فایراند همواره با مشاهداتی روبه‌رو می‌شوند که آنها را ابطال می‌کند و اگر بخواهیم اصل ابطال‌پذیری را بپذیریم باید تمامی علم را کنار

گذاشت. در حقیقت فایرابند فرض بنیادین پوپر در کتاب «منطق اکتشافات علمی» را که مدعی بود، گزاره‌ای علمی است «که در تجربه قابل ابطال باشد» (پوپر، ۱۳۸۴: ۵۶) به چالش کشید.

ایده دیگر فایرابند در کتاب «برضد روش»، پیاده‌سازی ارزش‌های انسانی نظیر آزادی و عدالت در جامعه علمی است. وی بر این باور بود که انسان برای شناخت طبیعت و چیرگی بر آن باید بجای استفاده از بخش کوچک و گزینش شده از تمام ایده‌ها و روش‌ها آزادانه بهره‌جوید. (Perston, 1997: 206) در فصل هفدهم کتاب، فایرابند تلاش می‌کند تا ویژگی‌های جامعه آزاد را مطرح کند. ویژگی‌هایی نظیر آنکه همه سنت‌ها در چنین جامعه‌ای از حقوق مساوی برخوردارند و موقعیت قدرت به طور مساوی در دسترس همه است، ضمناً عقل‌گرایی هم جزء ضروری ساختار اساسی جامعه آزاد تلقی نمی‌شود. (فایرابند، ۱۳۷۵: ۳۶۹-۳۶۵) او با نقد بازسازی منطقی علم توسط فلاسفه علم پیشین معتقد است که مشاهده تاریخ علم نشان می‌دهد که هیچ قاعده و قانون واحدی نبوده است که همه دانشمندان در پژوهش‌های خود از آن پیروی کرده باشند و همین نکته هم رمز پیشرفت علم است. ضمناً او هرگونه قضاوت عینی بین سنت‌ها و نظریه‌های مختلف را ناممکن دانسته و امکان تصویری برتری یک نظریه بر نظریه‌های دیگر را رد می‌کند. (فایرابند، ۱۳۷۵: ۳۶۵-۳۶۳)

یکی دیگر از ایده‌های جدیدی که در کتاب «برضد روش» مطرح می‌شود و مورد توجه بسیاری از علم‌شناسان است، پذیرش اعتبار نسبی نظریه‌های علمی از سوی فایرابند است. این دیدگاه وی را فراسوی اثبات‌گرایی و ابطال‌گرایی قرار می‌دهد. او در ابتدای فصل پنجم کتاب به صراحت اعلام می‌کند که:

«هیچ تئوری‌ای هرگز با تمام پدیده‌های موجود در قلمرواش مطابقت ندارد، با وجود این، همواره نباید از تئوری عیب‌جویی کرد. پدیده‌ها را ایدئولوژی‌های قدیم تشکیل می‌دهند، و برخورد بین پدیده‌ها و تئوری‌ها ممکن است سبب پیشرفت باشد.» (فایرابند، ۱۳۷۵: ۸۳)

نقد فایرابند به محدودیت‌های روش‌شناسی متداول علمی محدود به کتاب «برضد روش» نیست بلکه او در سایر آثارش هم اغلب به برخی از رویکردهای متداول روش‌شناسی علمی می‌تازد. وی هم استقراگرایان و هم ابطال‌گرایان را مورد نقادی قرار می‌دهد و هم به لاکاتوش انتقاد می‌کند که اندک محدودیتی را برای روش علمی ایجاد کرده است. (فایرابند، ۱۳۷۳: ۱۵۶-۱۵۴)

یکی از مهم‌ترین امتیازات محتوایی کتاب «برضد روش» استفاده از دانش‌های جدید نظیر مردم‌شناسی در مطالعات تاریخ علم است. فایراند برای روش مردم‌شناسانه در مطالعه ساختار علم ارزش زیادی قائل است. او شیوه مردم‌شناسان را برای بهبود روش علمی به شیوه منطقدانان ترجیح می‌دهد. (Perston, 1997: 187) وی در بررسی «تئوری کوانتوم» معتقد است که می‌توان در این مورد مطالعات تاریخی را با مطالعات مردم‌شناختی تکمیل کرد. او با اشاره به افرادی نظیر هایزنبرگ، دیراک و شرودینگر و ... معتقد است که طایفه نظریه‌پردازان کوانتوم هنوز از بین نرفته است. وی براین باور است که رهیافت ما به علم باید مثل رهیافت‌های مردم‌شناس باشد که به پیچ و خم‌های ذهنی حکیمان جادوگر در قبیله‌های تازه کشف شده، وارد می‌شود و سعی می‌کند فرهنگ و معرفت موجود در درون این قبیله را درک کند. به زعم وی ما باید آمادگی این کشف را داشته باشیم، زیرا این پیچ و خم‌ها به نحوی عجیب منطقی‌اند و برای آن که کارکرد واقعی خود را نشان دهند، باید به نحوی عجیب نامعقول باشند. (فایراند، ۱۳۷۵: ۳۰۶-۳۰۴)

مهم‌ترین امتیاز محتوایی کتاب برضد روش توجه آن به حوزه گسترده‌ای از مباحث فراعلمی و تاثیر مستقیم آنها بر تاریخ علم و یافته‌های علمی است. فایراند به طور هوشمندانه‌ای تلاش می‌کند تا نشان دهد که سرنوشت علم و یافته‌ها و نظریه‌های علمی در جایی بیرون از خود علم و منطق علمی مدرن شکل می‌گیرد و اغلب مورد بی‌توجهی اهالی علم است. شاید کم‌تر فیزیک‌دان و زیست‌شناسی به تاثیر عوامل مردم‌شناختی و تاریخی بر یافته‌های فیزیک و زیست‌شناسی توجه کند، اما بی‌شک فایراند تلاش دارد تا حداقل توجه فیلسوفان علم را به این موضوع جلب نماید که سرنوشت علم و مسیر تحقیقات و نظریه‌های علمی را می‌توان در بستری گسترده‌تر به اندازه کل فرهنگ بشری جستجو کرد.

۲.۴ کاستی‌های محتوایی

کتاب برضد روش با آنکه داری نقاط قوت زیادی است و بی‌شک یکی از مهم‌ترین آثار حوزه فلسفه علم و روش‌شناسی در قرن بیستم تلقی می‌شود، اما به لحاظ محتوایی دارای نقاط ضعفی است که از سوی صاحب‌نظران مختلف مورد نقد قرار گرفته است. یکی از مهم‌ترین نقاط ضعف محتوایی این اثر عدم هماهنگی با اصول، مبانی و پیشفرض‌های آن است. در حقیقت به اشکال مختلف نویسنده مفروضات خود درباره روش عقلانی در مطالعات علمی را نقض کرده و یا خلاف آن عمل کرده است.

فایراند با آنکه منتقد روش استدلال منطقی در مطالعات علم‌شناسی بوده و اغلب فلاسفه و علم‌شناسان را به واسطه استفاده از این روش مورد نقد قرار می‌دهد اما خود وی هم‌گیزی از استدلال‌های منطقی در علم‌شناسی انتقادی خود ندارد. با آنکه او دیدگاه توصیفی و تاریخی را بر دیدگاه‌های تجویزی ترجیح داده است. و علم را به عنوان یکی از ایدئولوژی‌های مسلط بر جوامع امروزی می‌داند که با نوعی انحصار توانسته بر سایر اشکال معرفت بشری چیره شود؛ و به اعتقاد وی باید از جامعه و مردم در برابر سطره انواع ایدئولوژی‌ها و بخصوص علم دفاع کرد. اما او هم برای انکار عقلانیت علم جدید، با هدفی تجویزی به شواهد تاریخی متوسل می‌شود و با ذکر دیدگاه گالیله و کپرنیک، توضیح می‌دهد که آنها روزگاری غیرعلمی شمرده می‌شدند ولی الان هرچیزی که خلاف آنها باشد، غیرعلمی و مردود شمرده می‌شود. (فایراند، ۱۳۷۵: ۱۵۱)

استدلال اصلی فایراند علیه خردگرایان چنین صورت‌بندی می‌شود که اگر نظرات خردگرایان را مفروض بگیریم، با فرض ثبات سایر شرایط، تصمیماتی که از به کارگیری آنها گرفته می‌شود عقلانی خواهد بود. یعنی تصمیمی که به وسیله همه خردگرایان به عنوان نمونه‌ای از عقلانیت پذیرفته می‌شود باید مطابق آموزه آنان به طور عقلانی قابل توضیح باشد در حالی که اغلب مطابق آموزه‌های آنها قابل توضیح عقلانی نیست؛ در نتیجه آموزه‌های خردگرایان برای توضیح تصمیمات عقلانی کفایت نمی‌کند. (Farrell, 2003: 16)

نقد مهمی که متوجه رویکرد فایراند به نقد صورت‌بندی عقلانی در پژوهش‌های علمی مطرح است؛ این است که ضعف آموزه‌های خردگرایان برای توضیح رویکردهای عقلانی، لزوماً به معنی چیرگی یا اعتبار یافتن رویکردهای غیرعقلانی در پژوهش‌های علمی نیست؛ به عبارت دیگر پذیرش تکثر در عقلانیت بشری را نباید معادل بی‌اعتباری روش‌های عقلانی و یا یکی انگاشتن روش‌های مبتنی بر عقل با روش‌های غیر عقلانی تلقی کرد. ضمن آنکه فایراند با پررنگ کردن خرده روایت‌های غیر عقلانی نمی‌تواند آنها را همسنگ روایت‌های عقلانی مسلط بر اغلب مطالعات مهم علمی در عصر جدید تلقی کند.

نقد دیگری که اغلب در خصوص محتوای کتاب «برضد روش» مطرح می‌شود مربوط به عدم توانایی و قدرت تحلیل آثار شیسم روش‌شناختی برای داوری و قضاوت درباره نظریه‌های علمی است. فایراند علم را فقط یکی از سنت‌های موجود می‌داند که نه از حیث روش و نه از جهت نتایج، بر دیگر سنت‌های موجود در جامعه امتیاز و برتری ندارد. و در نتیجه منکر وجود یک روش علمی قطعی است. او معتقد است که هیچ نظام مشخص و ثابتی

از قواعد و فنون برای کشف نظریه‌ها و نیز برای ارزیابی و انتخاب آنها وجود ندارد. از نظر او، قواعد و روش‌های علمی هیچ محتوا یا نیرویی واقعی ندارند که بتوانیم آنها را در اقدامات علمی به کار گیریم و براساس آنها به توجیه عینی دست یابیم. هرگونه کوشش برای مقایسه نظریه‌ها بر حسب محتوا یا نزدیکی به حقیقت را به دلیل قیاس‌ناپذیری نظریه‌ها مردود می‌شمارد. (Smith, 200: 125-143)

شاید رویکرد فایراند در نقد انگاره‌های کلاسیک فلسفه علم درخصوص عینی‌گرایی و مطابقت با حقیقت در آراء فیلسوفان علم اثبات‌گرا ارزش معرفتی زیادی داشته باشد؛ اما بی‌توجهی وی به ملاک مهم دیگری که در چیرگی و افول نظریه‌های علمی در تاریخ علم مهم بوده است را نباید نادیده گرفت. توانایی کلان نظریه‌های علمی در پاسخ‌گویی به حجم زیادی از موضوعات علمی زمان، موضوع مهمی است که می‌تواند آنارشیسم روش‌شناختی را برای اعتبارزدایی از معرفت علمی با چالش مواجه سازد.

نقد فایراند به اثبات‌گرایی منطقی و ابطال‌گرایی پوپر متأثر از نظریه «قیاس‌ناپذیری» توماس کوهن است. اما فایراند از دیدگاه کوهن مبنی بر نوسان دوره‌ای علم بین علم عادی و علم انقلابی، فراتر رفت. فایراند براین باور بود که علم همواره، انقلابی است و از این رو چندگانگی فرضیاتی که با یکدیگر قیاس‌ناپذیرند، ویژگی اصلی تجربه علمی است. بر اساس نظر فایراند، رقابت ایجاد شده توسط کثرت نظریات علمی، پژوهش علمی را جلو می‌برد. این دیدگاه که فایراند آن را کثرت‌گرایی نظری نام نهاد، او را به نسبی‌گرایی معرفتی و تقابل با واقع‌گرایی کشاند. فایراند این تصور سنتی که یک نظریه تا جایی که با واقعیات، سازگار باشد، مناسب است را رد کرد. چرا که به زعم وی واقعیتی وجود ندارد و از این رو تمامی گزاره‌های واقعیت‌بنیاد، انباشته از نظریه هستند. (Stokes, 2003: 204)

فرض اصلی فایراند درخصوص بسط کثرت‌گرایی در تاریخ نظریه‌های علمی به نسبی‌گرایی معرفتی و انفصال کامل نظریه‌های علمی از واقعیت‌های عینی، ادعایی بیشتر از نقد رویکرد اثبات‌گرایی است. در واقع فایراند با حذف هر نوع ملاک سنجش نظریه‌های علمی آنها را تا حد ایدئولوژی‌های جامعه‌شناختی تقلیل می‌دهد و این الگوی معرفت‌شناختی، در نهایت مزر میان گزاره‌های علمی را با هر نوع گزاره دیگر فرو می‌ریزد و پیامد معرفت‌شناختی آن فروپاشی علم به معنای کلی آن است.

فایراند معتقد بود که واقعیت‌های عینی برای قضاوت درباره صحت گزاره‌های علمی کم‌اهمیت است و همین امر هم می‌تواند نشانگر اوج رادیکالیسم نظری وی در عبور از

روش‌شناسی رایج علمی باشد. برای درک بهتر دیدگاه‌های فایرابند باید به مقایسه نظریه وی با توماس کوهن پرداخت. کوهن معتقد بود که ملاک تشخیص علم روش آن نیست، بلکه توانایی آن در ایجاد پارادایمی است که بتواند آن چه را که وی علم عادی می‌نامد، راهبری کند. به زعم وی تغییر از یک پارادایم به پارادایم دیگر، صرفاً فرایندی عقلانی یا منطقی نیست و مناقشه بر سر انتخاب پارادایم جدید را صرفاً با توسل به منطقی و آزمایش به شکلی صریح و روشن نمی‌توان فیصله بخشید. بلکه عوامل جامعه‌شناختی و روان‌شناختی بسیاری در این تحول سهیم هستند. انقلاب علمی، شبیه انقلاب‌های اجتماعی و سیاسی است که در جامعه علمی به وقوع می‌پیوندد. همین امر موجب می‌شود که پارادایم‌ها با هم نقطه تلاقی و تماسی نداشته و به تعبیر کوهن، قیاس ناپذیر باشند. (کوهن، ۱۳۸۹: ۱۴۴-۱۲۸) البته کوهن امکان مقایسه پارادایم‌ها را به کلی انکار نمی‌کرد بلکه تاکید وی بر فقدان زبان مشترکی بود که به واسطه آن بتوان نظریه‌ها را به صورت نقطه به نقطه به زبان پارادایمی دیگر ترجمه و به مقایسه آنها پرداخت. (Kuhlen, 1976: 191) کوهن برخی معیارهای روان‌شناختی و جامعه‌شناختی نظیر سادگی و زیبایی و... را برای مقایسه میان پارادایم‌ها مطرح می‌کند که این معیارها عینی نبوده و کاملاً جنبه ذهنی دارد.

فایرابند، هم به مانند کوهن، صرفاً از انفکاک منطقی و محتوایی دو نظریه، قیاس ناپذیری، آن‌ها را نتیجه نمی‌گیرد بلکه می‌کوشد تا راهکارهای جدیدی برای مقایسه ارائه دهد. روش‌هایی که نظریه‌ها را نه بر اساس محتوا و ارتباط منطقی شان بلکه با ملاک‌هایی هم چون سازگاری درونی، خطی بودن، و میزان پیش‌بینی‌های بدیع آنها، مورد ارزیابی قرار دهد. (Feyerabend, 1978: 365-366)

قیاس ناپذیری کوهن و فایرابند تفاوت‌هایی هم دارند. رهیافت کوهن در مورد قیاس ناپذیری، تاریخی است اما رهیافت فایرابند فلسفی است. کوهن از تاریخ علم شروع می‌کند، اما قیاس ناپذیری در فایرابند، ریشه در مواجهه وی با رویکرد معناشناسانه پوزیتیویست‌های منطقی دارد. کوهن همه پارادایم‌ها را قیاس ناپذیر می‌داند، در حالی که فایرابند نه تنها مفهومی به نام پارادایم را قبول ندارد بلکه فقط نظریه‌های جامع و فراگیر را قیاس ناپذیر تلقی می‌کند. (عزیزی و تقوی، ۱۳۹۳: ۶۵) نکته قابل نقد در رویکرد فایرابند آن است که برخلاف کوهن به جای آنکه به توصیف تاریخ علم بپردازد به تجویز رویکرد نسبی‌گرایی در روش‌شناسی علمی می‌پردازد و همین امر هم او را با یک دشواری بزرگ روبرو کرده است. توجه کوهن به تاریخ علم ارتباط وی را با واقعیت بیرونی همچون یک پدیده تاریخی حفظ

کرده است در حالی که انفصال روشی فایرابند از واقعیت و نسبی‌گرایی فلسفی وی هرگونه استناد وی به تحولات تاریخی را ناممکن و یا متناقض با مفروضات نظری وی می‌سازد. فرض قیاس‌ناپذیری نظریه‌های علمی که فایرابند و کوهن به آن اعتقاد دارند از سوی بسیاری از صاحب‌نظران حوزه فلسفه علم به چالش کشیده شد. مدعای قیاس‌ناپذیری این است که ما نمی‌توانیم نظریه‌ها را با یکدیگر بسنجیم و در نتیجه دلیل موجه و معقولی نداریم که نظریه‌ای را از نظریه‌ای دیگر بهتر بدانیم. پذیرش آن به معنای این است که به واقع ما نتوانیم هیچ باوری را به طور موجه و معقول برگزینیم و دلایلی منطقی و معقول برای ترجیح یکی بر دیگری ارائه دهیم. نظریه فایرابند با آنکه اصل انتخاب را در میان نظریه‌های علمی به رسمیت می‌شناسد اما به نوعی تکثرگرایی در روش‌شناسی علم منجر می‌شود که به دلیل حذف هرگونه ملاک قطعی تشخیص امکان‌سنجش اعتبار و رجحان هر روش علمی را نسبت به روش‌های دیگر از بین می‌برد.

البته ممکن است برخی از مدافعان فایرابند مدعی شوند که آنارشیسم روش‌شناختی یک نظریه یا روش‌شناسی خاص تلقی نمی‌شود بلکه یک رویکرد به روش‌شناسی علم است که صرفاً هدف آن فروپاشی سیطره روش‌شناسی متداول است اما بی‌شک مدعای وی رادیکال‌تر از آن است که بتوان آن را صرفاً تلاشی برای تلطیف سیطره روش علمی متداول دانست. فایرابند خودش عنوان آنارشیسم را برای کارش برگزیده است. ضمن آنکه پیامدهای نظر وی صرفاً محدود به روش‌شناسی علمی نیست و می‌توان آن را به معرفت‌های درجه دوم نظیر گزاره‌های معرفت‌شناسی و روش‌شناسی علم هم تسری داد، شاید هم فایرابند به همه ابعاد و پیامدهای آنارشیسم روش‌شناختی توجه نداشته است.

فایرابند معتقد است نباید آزادی انسانی را قربانی نظریه‌های علمی کرد. زیرا نظریه دستاورد آزادی و خلاقیت انسان است. پس نباید به بهانه پیروی از حقیقت تعهد خود را نسبت به انسانیت نادیده بگیریم. او از یک طرف خود را منتقد جزم‌اندیشی می‌داند و از سوی دیگر رسالتش را رواج ارزش‌هایی نظیر آزادی و فردیت اعلام می‌کند. (Hoyningen-Huene, 2000:107) در اینجا اگر منظور فایرابند از آزادی را در معنای سلبی آن در نظر بگیریم می‌توان پذیرفت که دفاع وی از آزادی صرفاً تلاشی برای رفع موانع خلاقیت‌های علمی است. اما به نظر می‌رسد فایرابند رواج ارزش‌هایی نظیر آزادی و فردیت را بیش از یک ایده سلبی می‌داند و آنها را به عنوان ارزش‌های غایی یک کنش علمی قلمداد می‌کند که می‌تواند معیاری برای داوری باشد.

تناقض آشکاری که می‌توان در روش‌شناسی وی مشاهده کرد، به ماهیت ایدئولوژیک ارزش‌هایی نظیر آزادی و فردیت در رویکرد روش‌شناسی وی مربوط می‌شود. فرض فایراند درخصوص رابطه علم و آزادی فرضی جدید است که در بستر ارزش‌های سیاسی مدرن معنا می‌یابد و ضمناً اگر آزادی و خلاقیت را تنها عامل اصلی رشد علمی بشر در نظر بگیریم آن وقت پرسش مهم دیگری مطرح می‌شود و آن این است که مرز میان علم و هنر کجاست؟ و چگونه می‌توان میان یک پژوهش علمی و خلق یک اثر هنری تمایزی قایل شد.

نگاه فایراند به هستی، انسان و نظریه، هم به لحاظ معرفتی و هم به لحاظ روش‌شناختی منجر به آنارشیزم می‌شود. او معتقد است تنها زمانی که اجازه داده شود تا حرکات آنارشیزستی رخ دهد، زمینه پیشرفت فراهم خواهد شد. (تقوی، ۱۳۹۵: ۱۲) اما مشاهده ساختارهای سیاسی و اجتماعی جوامعی که در تولید نظریه‌ها و محصولات علمی موفقیت بیشتری داشته‌اند نشان می‌دهد که وجود یک ساختار باثبات سیاسی، اجتماعی و حتی آکادمیک تاثیر بیشتری در پیدایش و توسعه فعالیت‌های علمی داشته است تا آنارشیزم سیاسی و اجتماعی مورد علاقه فایراند.

فایراند با نقد عقلانیت معتقد است محتوا و اعتبار عقل ناشی از اشتغال است و تحول مداوم عقل را ناشی از این امر می‌داند که عقل انتظارات ما را برآورده نمی‌کند. به زعم وی تعارض بین عقلانیت و انتظارات یکی از مهم‌ترین دلایل اصلاح مداوم قانون‌های عقلانیت و تشویق طبیعت‌گرایی است. (فایراند، ۱۳۷۵: ۳۹) اما نقد عقلانیت در درون خود یک تعارض بزرگ را ایجاد می‌کند. ایده یک عمل، باور، نیت و... غیرعقلانی تناقض‌آمیز است. چرا که غیرعقلانی بودن صرفاً به معنای ناعقلانی نیست که بتوان آن را بیرون از قلمرو و سیطره عقلانیت تصور کرد. بلکه غیرعقلانی بودن به معنای فرایند یا حالتی ذهنی است که فاقد کارکرد صحیح باشد. (Davidson, 2004: 169) در حقیقت غیرعقلانی بودن برخلاف آنچه فایراند تصور می‌کند، به معنای عبور از محدودیت‌های عقلانیت نیست؛ بلکه به معنای تحقق ناقص عقلانیت در یک فرایند یا ایده و عمل است.

توصیه فایراند به استفاده از روش مردم‌شناسانه در مطالعات علمی با آنکه از حیث نوآوری رویکردی تازه در حوزه علم‌شناسی محسوب می‌شود، اما نمی‌توان آن را به عنوان یک روش یگانه در مطالعات علمی در نظر گرفت چرا که محدودیت‌های روش‌شناختی مورد نظر فایراند صرفاً برای دانشمندان علوم تجربی نیست بلکه می‌توان آن را یک

محدودیت عام در نظر گرفت که می‌تواند در حوزه مطالعات مردم‌شناسی و همچنین جامعه‌شناسی علم هم قابل طرح باشد. برخی از منتقدین وی معتقدند که استفاده از یک روش مردم‌شناسانه صحیح در کتابی که مهم‌ترین ادعایش این است که هیچ روش یگانه و قابل اتکای علمی وجود ندارد، یک طنز بزرگ در کار وی است. (Perston, 1997: 188) فایراند برای آنکه ایده اصلی کتابش از سطح یک نگرش صرفاً سلبی در حوزه روش‌شناسی علمی فراتر رود مجبور است ایده‌های سلبی خود را بر محور ایده‌ها و روش‌های ایجابی قرار دهد و همین امر هم او را دچار یک تناقض آشکار می‌کند. روش کثرت‌گرایانه فایراند در حوزه علم‌شناسی مستلزم پذیرش مبانی و اقتضائات کثرت‌گرایی است و در نتیجه «برضد روش» همواره اسیر نوعی روش‌شناسی تجویزی است که با مبانی و مفروضات اولیه آن در تعارض قرار می‌گیرد.

۵. دستاورد های کتاب «برضد روش» در حوزه علوم انسانی

کتاب برضد روش با آنکه در حوزه روش‌شناسی علم به معنای عام نوشته شده اما نویسنده مثال‌های خود را به حوزه علوم تجربی محدود کرده و به مباحث علوم انسانی ورود نکرده است، اما تأثیرات زیادی در مطالعات علوم انسانی داشته است. نسبت‌گرایی روش شناختی مورد نظر فایراند را نمی‌توان محدود به مباحث صرف علوم تجربی تلقی کرد، بلکه باید آن را تحولی مهم در حوزه روش‌شناسی به معنای عام کلمه دانست. اگر مفروضات فایراند را بپذیریم می‌توانیم همان رویکرد را برای تاریخ و روش‌شناسی رشته‌های مختلف علوم انسانی هم در نظر بگیریم. فایراند در این کتاب نشان داد که نه تنها روش‌شناسی‌هایی که تاکنون برای علم مطرح شده و ادعای فراگیری، فرازمانی و فرامکانی و فرااجتماعی داشته‌اند ناموفق بوده‌اند، بلکه تلاش برای یافتن قواعدی جهت اثبات و ابطال نظریه‌ها و بازسازی منطقی فرایند پیشرفت علم هم کاری بی‌ثمر است. او معتقد است که در فرایند تکوین علم هیچ قاعده مشخصی وجود ندارد و «هر چیزی امکانپذیر است.» (لازی، ۱۳۷۷: ۲۴۳) این حکم را می‌توان به تمامی حوزه‌های معرفتی بشری هم تسری داد.

فایراند در حقیقت خلاء عقلانیت در نظریه «توسعه علم» را مطرح کرد و آن تصویری که کارل پوپر در کتاب «منطق اکتشافات علمی» و آثار بعدی خود مبنی بر اینکه مسیر علم از همان آغاز روند مداوم پیشرفت شناخت از راه «آزمون و خطا» بوده است را با توسل به تاریخ علم به کلی باطل کرد. (شندلباخ، ۱۳۹۴: ۲۰۶) البته فایراند برخلاف پوپر نتایج

نظریاتش در حوزه روش‌شناسی علمی را به علوم انسانی ارتباط نمی‌دهد اما بی‌شک توجه وی به ریشه‌های مردم‌شناختی، جامعه‌شناختی و روش‌شناختی علوم را می‌توان گام مهمی در پیوند میان علوم انسانی با علوم تجربی جدید دانست. نکته قابل توجهی که در کار وی وجود دارد پررنگ کردن تاثیرات علوم انسانی بر علوم تجربی است.

البته علوم انسانی با توجه به اتکای کمتری که نظریه‌های آن به حوزه واقعیت‌های عینی بیرونی دارد، بیشتر از علوم تجربی قابلیت پذیرش تکثرگرایی روش‌شناختی و معرفت‌شناختی را در خود داشته است، اما به نظر می‌رسد فایراند کمتر دغدغه‌ای در حوزه تحول علوم انسانی داشته و با وجود تجویزهای مردم‌شناسانه‌ای که در توسعه روش علمی خود دارد کمتر به ماهیت روش‌ها و نظریه‌های مردم‌شناسی یا دیگر رشته‌های علوم اجتماعی به عنوان یک شاخه از علوم انسانی پرداخته است.

فایراند با ارائه تصویری از علوم تجربی طبیعی متداول به مثابه ایدئولوژی حاکم و به چالش کشیدن منطق علمی از یکسو سیطره بی‌چون و چرای علم مدرن بر همه زندگی بشر را مورد نقد قرار می‌دهد و به سایر اشکال معرفت بشری اعم از رویکردها و جریان‌های مختلف علوم انسانی امکان بیشتری برای حضور در عرضه زندگی انسان معاصر می‌دهد. و از سوی دیگر می‌تواند الهام بخش نقدهای رادیکال برای جریان‌های حاکم در علوم انسانی معاصر هم باشد چرا که آنارشیسم روش‌شناختی وی را می‌توان عیناً در حوزه علوم انسانی هم مطرح نمود، و در نتیجه به همان اندازه که نظرات وی می‌تواند سیطره بی‌چون و چرای علوم تجربی مدرن بر زندگی بشر را به چالش بکشد می‌تواند همین وضعیت را برای علوم انسانی هم ایجاد کند.

فایراند با آنکه یک فیلسوف علم تلقی می‌شود اما نمی‌توان دغدغه‌های سیاسی وی را صرفاً منحصر به فلسفه علم دانست. رویکرد حاکم بر اندیشه وی در کل نوعی نسبی‌گرایی منحصر به فرد است. البته او صرفاً به نسبی‌گرایی فلسفی اعتقاد ندارد بلکه خود مدعی نوعی نسبی‌گرایی سیاسی است. نسبی‌گرایی فلسفی فایراند بیشتر در دو کتاب «برضد روش» و «وداع با عقل» بروز می‌یابد اما تاکید وی بر نسبی‌گرایی سیاسی است که در کتاب «علم در جامعه آزاد» مطرح می‌شود. او در این کتاب با عبور از نسبی‌گرایی فلسفی راجع به مناسبات و روابط انسانی بحث کرده و مدعی است نسبی‌گرایی او روشی است برای برخورد هرچه بهتر افراد یا فرهنگ‌های مختلف با عادات و سلايق متفاوت؛ و روشی برای ترویج نوعی تساهل فکری و سیاسی و تقبیح جزم‌گرایی است. (Baghrmian,2004:146)

هرچند رویکرد نسبی‌گرایی سیاسی در آثار متأخر فایراند پررنگ‌تر از آثار اولیه آن است اما می‌توان ردپای آن را به خوبی در کتاب «برضد روش» هم مشاهده کرد. او معتقد است که جستجوی حقیقت، باید جای خود را به آزادی بدهد. و به صراحت می‌گوید اگر حقیقت به مفهومی که ایدئولوژی پردازان در نظر دارند با آزادی تعارض پیدا کند، آنگاه ما حق انتخاب داریم، می‌توانیم از آزادی دست بشویم ولی همچنین می‌توانیم حقیقت را رها کنیم. (فایراند، ۱۳۷۵: ۳۵۰)

۶. نتیجه‌گیری

کتاب برضد روش اثری مهم و جنجالی در حوزه علم‌شناسی محسوب می‌شود و فایراند در این کتاب ایده رادیکال خود که آن را در عنوان فرعی آنارشیسم روش‌شناختی خطاب می‌کند، مطرح کرده و مدعی به چالش کشیدن جریان‌های غالب در حوزه فلسفه علم قرن بیستم نظیر اثبات‌گرایی منطقی و ابطال‌گرایی است. این کتاب به دلیل بیان دیدگاه‌های خاص و منحصر به فردی که درباره عدم برتری معرفت علمی بر سایر اشکال شناخت در فرهنگ‌های مختلف بشری مطرح می‌کند از سوی بسیاری از مدافعان روش‌شناسی‌های متداول علمی مورد نقد قرار گرفته است.

کتاب فایراند با وجود اهمیت زیادی که در مطالعات علم‌شناسی معاصر دارد اما فاقد بسیاری از الگوهای متداول کتاب‌نویسی علمی است که شاید بتوان گفت نویسنده تلاش کرده تا حدی آنارشیسم روش‌شناختی مورد ادعای خود را از طریق بی‌توجهی به استانداردهای نگارش کتاب علمی ظاهر سازد. کتاب از حیث شکلی دارای امتیازات متعددی نظیر سادگی و روانی زبان نگارش، استناد به منابع اصلی و معتبر، پانوشت‌های جامع و کامل برای آشنایی و تسلط بهتر خواننده به مباحث کتاب و نمایه‌هایی است که مترجم در ترجمه فارسی آن را به متن اصلی کتاب اضافه کرده است. این ویژگی‌ها با برخی نقاط ضعف شکلی هم همراه شده است. نقاط ضعف شکلی این کتاب شامل مواردی نظیر عدم تطابق عنوان کتاب با محتوای آن، فقدان انسجام لازم در فصل‌بندی کتاب، و ارائه یک فهرست مطالب ناقص به نحوی که فصول کتاب در فهرست مطالب از هم تفکیک نشده است. ضمناً منابع کتاب هم صرفاً در پی‌نوشت ذکر شده و فهرست منابع در پایان کتاب وجود ندارد.

فراتر از نقاط قوت و ضعف شکلی، آنچه این کتاب را به عنوان اثری مهم و تاثیرگذار در حوزه مطالعات فلسفه علم در قرن بیستم مورد توجه قرار داده است ویژگی‌های محتوایی آن است. این کتاب دارای امتیازات محتوایی متعددی نظیر استنادات تاریخی گسترده و دقیق برای نقد جریان‌های علم‌شناسی متداول و ارائه دیدگاه‌های تازه، نوآوری در طرح ایده‌هایی نظیر ناسازگاری بین تئوری‌ها و پدیده‌ها، پیاده‌سازی ارزش‌های انسانی و پذیرش اعتبار نسبی نظریه‌های علمی است. ضمناً در این کتاب رهیافت‌های تازه برای علم‌شناسی ارائه شده است. توجه نویسنده به تاریخ تکوین علم از دریچه مردم‌شناسی را هم باید یک خلاقیت روش‌شناختی در این کتاب تلقی کرد.

بررسی محتوایی این کتاب نشان می‌دهد که در کنار نقاط قوت از حیث محتوایی دارای کاستی‌هایی است که در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفت. کاستی‌های نظیر عدم هماهنگی محتوای اثر با اصول، مبانی و پیشفرض‌های اصلی آن، ضعف آنارشیسم روش‌شناختی برای داوری و قضاوت درباره نظریه‌های علمی، و وجود ایده‌های متناقض در کتاب نظیر قیاس‌ناپذیری نظریه‌های علمی و عبور از عقلانیت به نفع آزادی است.

بررسی محتوای کتاب نشان می‌دهد که نظریه فایربرند درباره سیطره مردم‌شناسی بر نظریه‌های علمی و عدم رجحان روش‌های عقلانی بر روش‌های غیر عقلانی با اصول، مبانی و پیشفرض‌های اصلی آن در تعارض است. اگر بپذیریم که ایده‌ها، باورها و روش‌های غیرعقلانی به اندازه روش و ایده‌های عقلانی بر توسعه نظریه‌های علمی تاثیرگذار بوده است این پرسش اصلی مطرح می‌شود که این ادعا با چه روشی قابل بررسی و اثبات است. اگر فایربرند برای نشان دادن ادعای خود به بیان حقایق تاریخی استناد می‌کند چه دلیلی وجود دارد که با توجه به مفروضات نظریه وی، برای تاریخ علم اعتبار روشی‌شناختی قایل باشیم و اگر هم این ادعا هیچگونه پشتوانه‌ای برای دفاع از خود ندارد؛ پس چرا باید آن را بر ادعای مخالفان آن که اتفاقاً جریان اصلی هم در پژوهش‌های علمی و فلسفه علم در قرن بیستم بوده‌اند ترجیح داده شود.

ضعف آنارشیسم روش‌شناختی برای داوری و قضاوت درباره نظریه‌های علمی در این نکته است که اگر روش علمی و غیر علمی به یک اندازه دارای ارزش معرفتی است، پس چگونه می‌توان دستاوردهای گسترده علم جدید را در توسعه فناوری و توانمندسازی فردی و تمدنی انسان معاصر توضیح داد. چرا روایت‌های شبه‌علمی و سنت‌های محلی و منطقه‌ای و باورهای مذهبی و خرده فرهنگ‌های قومی نتوانسته‌اند در ادوار پیشین تا این اندازه بشر

را در اداره جهان پیرامون خود توانمند سازند. یکی‌انگاری روش علمی با خرده‌روش‌های معرفت‌شناختی پیشامدرن، یعنی نادیده‌انگاری پیامدهای تکنولوژیکی جدید و دستاوردهای عینی علم در زندگی انسان معاصر در مقایسه با فرهنگ‌های پیشامدرن، و این مساله نکته مهمی است که از معادلات آنارشیسم روش‌شناختی فایراند مغفول مانده است.

وجود ایده‌های متناقض در کتاب نظیر قیاس‌ناپذیری نظریه‌های علمی، که متأثر از نظریات توماس کوهن است؛ هم یکی دیگر از ادعاها بحث برانگیز فایراند است که پذیرش آن مستلزم نادیده‌انگاشتن بسیاری از دستاوردهای نظری علم است. بی‌شک به چالش کشیدن جریان اثبات‌گرایی در عرصه فلسفه علم و روش‌شناسی علمی قابل ستایش است اما به نظر می‌رسد فایراند در نفی روش‌شناسی عقلانی راه افراط را پیموده و هرگونه مرز میان گزاره‌های علمی و غیرعلمی را نفی کرده است. اگر نمی‌توان میان نظریه‌های علمی با یکدیگر و نظریه‌های علمی و غیرعلمی تمایز قایل شد پس سخن گفتن از علم دیگر معنایی ندارد و حتی چه دلیلی دارد که یک نظریه علمی منسوخ شده نسبت به یک نظریه علمی رایج از اعتبار بیشتری برخوردار باشد.

توجه فایراند به تاثیر عوامل غیر علمی بر تحولات نظریات علمی در نوع خود قابل تامل است و بی‌شک بسیاری از اتفاقات و سنت‌ها در پیدایش بست یک ایده علمی موثر بوده‌اند اما نکته مهم و چالش‌برانگیز نظریه فایراند در این است که تاثیرگذاری عوامل غیر بر علم یک بحث و داوری کردن درباره نظریه‌های علمی براساس عوامل موثر در پیدایش آن بحث دیگری، در حقیقت ایده فایراند ناخواسته به همه باورهای ایدئولوژیک و سیاسی اجازه داوری ایدئولوژیک درباره صحت و عدم صحت نظریه‌های علمی مستقل از ماهیت درونی این نظریه‌ها می‌دهد.

عبور فایراند از عقلانیت علمی به نفع آزادی، هرچند به عنوان یک آرمان سیاسی یا باور اخلاقی ممکن است ستایش برانگیز باشد، اما از بعد معرفت‌شناختی، پیامد مهم آن ترجیح پیامدهای سیاسی و اجتماعی یک نظریه علمی بر دستاوردهای علمی و تکنولوژیکی آن است. فایراند ناخواسته مروج سیاست‌زدگی علم و مطالعات علمی است و این امکان برای آرمان‌ها سیاسی دیگر (علاوه آزادی) و ایدئولوژی‌های سیاسی مختلف را فراهم می‌کند که شاخص‌های سیاسی را مبنای داوری‌های علمی قرار دهند.

کتاب‌نامه

- پوپر، کارل ریموند (۱۳۸۴) منطق اکتشافات علمی، ترجمه سیدحسین کمالی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- تقوی، مصطفی (۱۳۹۵) «سرچشمه های معرفت‌شناسی آنارشیستی فایراند»، فصلنامه فلسفه علم، سال ششم، شماره دوم، پاییز و زمستان.
- چالمرز، آلن (۱۳۷۴) چستی علم، ترجمه سعید زیبا کلام، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- خادمی، محسن و مقدم‌حیدری، غلامحسین (۱۳۹۳) «موازن انسان‌گرایانه: گرانگاه نسبی‌گرایی فایراند»، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، دوره ۲۰، شماره ۸۰، پاییز.
- سندلیباخ، هربرت (۱۳۹۴) تاریخ و تبیین مفهوم خرد، ترجمه رحمان افشاری، تهران: مهراندیش.
- عزیزی، علی و تقوی، مصطفی (۱۳۹۳) «نقد علم‌شناسی کوهن از منظر فایراند»، فصلنامه فلسفه علم، سال چهارم، شماره دوم، پاییز و زمستان.
- فایراند، پل (۱۳۷۳) «چگونه باید از جامعه در برابر علم دفاع کرد»، ترجمه شاپور اعتماد، نشریه ارغنون، شماره ۱.
- فایراند، پل (۱۳۷۵) برضد روش: ترجمه مهدی قوام صفری، تهران: فکر روز.
- کوهن، توماس (۱۳۸۹) ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت.
- لازی، جان (۱۳۷۷) درآمدی تاریخی به فلسفه علم، ترجمه علی پایا، تهران: انتشارات سمت

- Baghramian, Maria (2004) *Relativism*, London: Routledge.
- Davidson, Donald (2004) *Problems of Rationality*, Oxford: Oxford Clarendon Press.
- Farrell, Robert (2003) *Feyerabend and Scientific Values: Tightrope-Walking Rationality*, Kluwer Academic Publishers.
- Feyerabend, Paul (1964) "Realism and Instrumentalism: Comments on the Logic of Factual Support". In *The Critical Approach to Science and Philosophy*, ed., M. Bunge, New York, Free Press.
- Feyerabend, Paul (1970) "Consolations for the Specialist", In I. Lakatos & A. Musgrave (eds.), *Criticism and the Growth of Knowledge*, (Cambridge: Cambridge University Press.
- Feyerabend, Paul (1975) *Against Method: Outline of an Anarchistic Theory of Knowledge*. London: New Left Books.
- Feyerabend, Paul (1978) *Science in a Free Society*. London: New Left Books.
- Feyerabend, Paul (1987) *Farewell to Reason*. London: Verso.
- Feyerabend, Paul (1995) *Killing Time: The Autobiography of Paul Feyerabend*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Feyerabend, Paul (1999a) *Conquest of Abundance: A Tale of Abstraction Versus the Richness of Being*, Chicago: University of Chicago Press

- Feyerabend, paul (1999b) Knowledge, Science and Relativism (Philosophical Papers vol. 3). Cambridge:Cambridge University Press.
- Hoyningen-Huene, Paul (2000). Paul Feyerabend and Thomas Kuhn, In: J. Preston, &G. Munevar,& D. Lamb (eds.), The Worst Enemy of Science? Essays in Memory of Feyerabend, New York: Oxford University Press.
- Kuhn ,Thomas S.(1976) " Theory-change as structure-change: Comments on the Sneed formalism",Erkenntnis 10.
- Lakatos, Imre (1978) The Methodology Of Scientific Research Programmes, London: Cambridge University Press.
- Oberheim, Eric (2006) Feyerabend's Philosophy, Berlin: W de G Press.
- Perston,John (1997) Feyerabend: Philosophy, Science, and Society, Cambridge: Polity Press.
- Popper, Karl. R (1963) Conjectures and Refutations, New York: Routledge & Kegan Paul.
- Smith, Newton (2002) The Rationality of Science, London: Routledge.
- Stokes, Philip (2003) Philosophy, 100 essential thinkers, New York : Enchanted Lion.

